

## نگارش به مثابه سلوک

آقای محمدجواد قدوسی. جلسه ۱۱۵

معجزه سکوت. ۹۷,۰۵,۳۰

یک زمان طولانی است که دنبال حرفهای معنوی افتادیم... گوشهامون تیز شده که حرفهای کلیدی رو هوا بقاپیم... سرمون با خدا گرمه... شاید خدا هم سرش با ما گرمه... اما یک هفته ای هیچ خبری از اون حرفها نیست انگار نه انگار من همون آدم قبلی ام... انگار همه در رو بستند و تو خونه تنهام گذاشتند و رفتند... خودتی و خودت. دیگه خدا هم باهات سرگرم نیست انگار.. هیچ اعتنایی هم بهت نمی کنه.. یعنی همش واقعا سرگرمی بوده؟ .. لقلقه زبان؟ شاید هم همش داشتی بازی می کردی کلک می زدی زرنگی میخواستی بکنی؟ این همه وقت همه جوره داشتی رنج می کشیدی.. این تن زار ناتوان.. حالا چی؟ .. بعد از این چی؟ .. الان چی؟ ... چطوری بفهمی؟

معجزه؟

یک معجزه می تونه همه چی رو نشون بده.. یک چیزی که یک جوری چشمها رو خیره کنه وانقدر واضح باشه که همه دهانها بسته بشه.. جای هیچ شکی باقی نمونه.. مطمئن مطمئن.. همه سلولهای بدنت اونرو بفهمند و مطمئن باشند که مو لا درزش نمی ره.. یا مثل سیل همه شک و شبهها رو بشوره و بیره... کی گفته نمی شه.. انوقت از ته دل می خندم و میرقصم و عیش میکنم از صدتا بد مستی مست تر.. یالا... منتظرم...

قدم رو راست می کنم. گردنم را بالا می کشم و سرم رو به آسمون.. شانه هایم را تا جایی که می شه باز نگه می دارم تا اون بارون بیاره... چه شکلی هست به من ربطی نداره. ولی وقتی باید جا برای هیچی باقی نمی گذاره.. نه شکی نه تردیدی نه خلاقی نه اشتباهی نه کمی نه زیادی...

یک آدم درست حسابی ای قبلا گفته بود یادت باشه سکوت معجزه می کند...

پس سکوت می کنم.. همه صداها حرفها هرچیزی رو.. هیچکس ناله نکنند... تک تک سلولهای بدنم. از بیرون و از درون.. همه... آرام...

فقط گوش می دهم.. فقط توجه می کنم.. مثل صدای شعله آرام شمع که همه سلولهای بدنم می شنونش و رنگشون عوض می شه، راهشون عوض می شه صداشون عوض میشه.

وقت است ساقیا قدحی پر شراب کن / دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

اجازه بدهید سکوت تا عمق جانتان سرازیر بشه...

غیر از این حرفی نیست...